





مؤسس
سید محمد باقر نیری
مدیر: علی شب پیمون
تحت نظر هیئت تحریریه
تک شماره ۳ ریال

جای اداره: تهران خیابان
امیریه مقابل کوچه کمیلی
تلفن ۵۵۵۳
شماره دوم سال ششم
شماره مسلسل (۴۴۱)
جمعه ۲۰ خرداد ۱۳۴۸

شایعه جیره بندی

بقراریکه شایع است دولت در نظر دارد قند و شکر را جیره بندی کند و مضیقه اخیر هم برای ایجاد زمینه این کار میباشد امیدواریم که این شایعه صحت نداشته باشد ولی اگر خدای نخواستہ صحت داشته باشد وای بحال مردم!

سپیل مهاجر بطرف تهران

بقراریکه شایع است از اغلب شهرستانها رعایا و کارگران بیکار به تهران آمده و اظهار میدارند که در شهرستانها شایع است برنامه هفت ساله در تهران شروع و هر نفر کارگر را روزی یکصد ریال مزد میدهند این مسافرین از همه جا بیخبر در تهران سرگردان مانده و به گدائی مشغولند و از طرف دیگر در محلهای آنها زراعتشان دستخوش تفریط خواهد شد ما توجه دولت را باین موضوع جلب مینمائیم.

حاجیانی و عیوض زاده مؤدیان بزرگ

بقرار اطلاع حاجیانی قهرمان جواز و عیوض زاده مقاطعه کار معروف در اداره مالیات بردرآمد به تله افتاده اند و این پیش آمد طلیعه ایست برای کشیدن حق دولت از حلقوم مؤدیان بزرگ ما با ابراز خرسندی از این پیش آمد قول میدهیم که چنانچه اداره مالیات بردرآمد برای گرفتن مالیات از امثال حاجیانی و عیوض زاده تصمیم بگیرد افراد دیگری را نیز که در گرفتن ارز سهم بزرگی داشته و ابدامالیات نمیدهند معرفی کنیم تا بلکه بتوانیم از اینراه خدمتی بدولت و ملت بنمائیم.

شکایت بدیوان داوری بین المللی

چون مذاکرات دولت با شرکت نفت به نتیجه نرسیده گویا دولت تصمیم گرفته برای احقاق حق خود بدیوان داوری بین المللی شکایت نماید و ممکن است قضیه بحکمت ارجاع شود.

لایحه جدید انتخابات و عکس العمل آن

تقدیم لایحه جدید انتخابات مجلس شورای ملی از طرف دولت به مجلس که بر اثر اصرار شخص شخیص اعلیحضرت همایونی بوده تمام مردم کشور را امیدوار کرده و عامه منورین معتقدند که تصویب این لایحه بشرط اینکه طبق نظر اعلیحضرت همایونی با سوادها رأی بدهند طلیعه سعادت ایران خواهد بود که واکنون تصویب این لایحه نیز مانند اجرای برنامه هفت ساله جزء آرزوهای ملی میباشد امیدواریم کسانی که تا حال از طریق نامشروع موفقیت حاصل کرده اند دست از لجاجت خود برداشته بگذارند این لایحه همانطوریکه دولت تقدیم داشته بتصویب برسد و بیش از این موجبات نفرت مردم را از خودشان فراهم ننماید.

حکیم الملک اصرار میورزد

بقرار اطلاع جناب آقای حکیم الملک اصراری در تصویب لایحه جدید انتخابات دارد این قهرمان ملی در غالب اوقات که شرفیاب حضور اعلیحضرت همایونی میشود نظریه شاهنشاه دمکرات را تأیید و تقویت مینماید و معتقد است باید برای گذراندن این لایحه جهاد کرد.

شاهنشاه نمایندگان را دعوت به دادن

اختیارات به خود مردم میفرماید

بقرار اطلاع در موقعیکه نمایندگان مجلس مؤسسان و مجلس شورای ملی شرفیاب شده اند مکرر در مکرر اعلیحضرت همایونی تأکید فرموده اند که باید کارها را بخود مردم واگذار کرد و مداخله و تماس مأمورین دولت را در کارهای مردم کم کرد و مخصوصاً تأکید فرموده اند باید امور شهرداری هارا با تصویب قانون شهرداریها بخود مردم واگذار کرد، توجه مخصوص شاهنشاه با ایجاد وسائل رفاه و آسایش مردم بیش از پیش موجب امیدواری است.

اعلامیه دربار شاهنشاهی

« نظر بخواهم دوستی و مودتی که بین دو خاندان جلیل سلطنتی ایران و عراق موجود است اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از والا حضرت امیر عبدالله نایب السلطنه و ولیعهد عراق دعوت فرموده اند که بتهران آمده و مهمان اعلیحضرت همایونی باشند ایشانهم این دعوت را اجابت فرموده و روز بیستم خرداد ۲۸ وارد تهران میشوند و در کاخ صاحبقرانیه پذیرائی خواهند شد .

وزیر دربار شاهنشاهی محمود جم

۱- آقای وزیر مختار جدید عراق در تهران بعد از ظهر روز جمعه وارد تهران شدند .

۲- آقای هری اریکسون وزیر مختار جدید دولت پادشاهی سوئد روز یکشنبه ساعت ۱۰ استوار نامه خود را بحضور ملوکانه تقدیم داشتند .

روز شنبه در کمیسیون خارجه مجلس شورای ملی چهار لایحه ذیل مورد تصویب قرار گرفت :

۱- لایحه پیمان مبارزه باملخ بین ایران و عراق

۲- لایحه پیمان مبارزه باملخ بین ایران و هندوستان و پاکستان

۳- لایحه الحاق بمقررات کنگره پستی بین المللی

۴- لایحه الحاق دولت ایران بمقررات هوائی بین المللی

بوجود آورد .

افسوس ! و هزار افسوس که نه تنها شرایط مساعدی هنوز وجود ندارد بلکه طبیعت با سر سختی آن چند نفری را هم که نظیر قزوینی میباشد از دست ما میگیرد .

مرک قزوینی عالم ادب ایران را عزادار کرد و مادر اینموقع بعموم طالبین فضل و دانش از فقدان علامه عزیز تسلیت میگوئیم و امیدواریم دانشمندان بزرگ دیگری که هم اکنون حیات دارند دنباله تحقیقات مرحوم قزوینی را بگیرند و این مکتب را که بدست قزوینی بلز شده همچنان مفتوح بدارند .

مرک مرحوم قزوینی

در هفته گذشته علامه قزوینی محقق و منتقم نامی قرن اخیر ایران جان سپرد و یکدنیافضل و دانش را باخور بگور برد .

اگر نخواهیم مانند آقای تقی زاده که از مرک رفیق عزیزشان متأثر بوده اند مبالغه کنیم باید بگوئیم که مرحوم علامه قزوینی مبدع سبک جدید تحقیق است و قبل از آن مرحوم کمتر کسی تا این حد در تحقیق و تنوع موشکاف و عمیق و باریک بین بوده است البته نمیتوان گفت قرنها بگذرد تا کسی جانشین آقای قزوینی شود ولی بیقین باید اذعان داشت که ضایع بزرگ و جبران ناپذیری بعالم تحقیقات اسیبی ایران وارد آمده است .

تبعات و تحقیقات مرحوم قزوینی مدتهاست مورد استفاده عموم دانشجویان و افاضل ایران قرار گرفته است و بیوسته از نوشته ها و آثار آن مرحوم بعنوان آخرین حجت ادبی یاد شده است .

کسانیکه دوجلد کتاب (بیست مقاله) قزوینی را خوانده اند و تحقیقات ایشان را در مرزبان نامه - لباب الالباب - المعجم - و حافظ دیده اند یقین دارند که آقای قزوینی ذوق شخصی را در تحقیق بکار نیانداخته در تتبع خشک و منجمد بوده و منحصراً صحت نسخ را در نظر میگرفته است و در این کار رنجهای بی پایانی برده و ابداً بسلیقه و ذوق دیگران کاری نداشته است

این انجام در تحقیق سبب شده که آثار پرارزش و گرانبهائی بادیات ایران هدیه شود .

امروز ما میتوانیم کتابهای صحیح و کاملی در دست داشته باشیم که قبل از مرحوم قزوینی هیچیک را بدین شکل نداشتیم .

مرحوم قزوینی رامیتوان نمونه عالی و کاملی از پشتکار ملت ایران دانست که در شرائط مساعدی بکار افتاده و خوشبختانه نتایج بسیار نیکوئی بیار آورده است . بعقیده ما اگر برای ملت ایران شرائط مساعدی بوجود آید در هر فن و حرفه ای میتواند افراشته شود و در پیشگاه مشهوری را نظیر قزوینی

از حوادث واقعی

مسابقه کاروان

زن و شوهری خود را برای طلاق حاضر مینمایند بعقیده شما تقصیر با کدام يك میباشد؟

این یادداشتها بهمان کیفیتی که بدست اینجانب آمده است اجرتی تصرفی که ضرورت داشت بوسیله مجله کاروان انتشار میدهم و فضاوت خوانندگان محترم را خواستارم. بقضاوت کننده که عادلانه ترین قضاوت را بنماید یکهزار ریال برای زن و دویزگان شرکت کننده و یکهزار ریال برای جوانان و مردان از طرف اداره مجله جایزه داده خواهد شد امیدوارم در وهله اول آئینه تمام نمای معایب این خانواده شده و برفع معایب خود همت همارند و در ثانی موجب عبرتی برای خوانندگان و بخصوص زنان و شوهران جوان و دویزگان گردد.

هدایت الله حکم الهی

بتریاك بود مثل اینکه جوان نیز اثرات آن را که عبارت از ضعف کلی و قیافه خشک و عبوس و چهره گرفته و لاغر باشد بارت دارا شده بود. ولی سخنان منم راجع بعدم ازدواج بگوش او فرو نرفت و ازدواج کرد. پس از یکسال و نیم بتهران آمده اظهار عدم رضایت از خانمش کرده و بمن توصیه کرد که تا بتوانم گرد از دواج نگردم. مرابا خانم خود آشنا کرد رفت و آمد ما بسیار زیاد شد. حتی زمانی هم که خود نیز مجبور بمسافرت شد خانمش را بمن سپرد که باز باصفهان برسانم و منم مانند آنکه باخواهر خود هستم باخانم او بهمان کیفیت نگاه میکردم.

— در راه اصفهان نزدیک قم خانم شروع بگله و درد دل از شوهرش کرد و با زبان بی زبانی اظهار داشت زندگانی آنها پایان ندارد خیلی تعجب کردم کردم چه عین همین جمله را هم از شوهرش شنیدم و از بد اخلاقی و تریاک کشیدن شوهر هم شگفتی گفتم. من برای او قسم خوردم که شوهرش معتاد بتریاك نیست او هم برای من قسم خورد که خود بکرات شاهد این عمل بوده است و میگفت از زمانیکه من با او مخالفت میکنم کشیدن تریاک را در غیاب من انجام میدهد. بحانم گفتم از این بیعت بجای آنکه هر روز یا هر هفته سر این موضوع بچنگند بهتر این است که در دفتر خود روز کشیدن تریاک و نشانیهای آن را یادداشت کرده و هر چند ماهی بآرایی باو بگوئی در فلان تاریخ باحضور فلان و بهمان تو برخلاف قولی که بمن داده باز هم تریاک میکشی و روی هم رفته بگذارید غبار کدورت و نفاق را بشوئیم. ملاوا مکسو سازوا.

دوست عزیزم ... یادداشتهای خود را که مربوط بآن موضوع بود خدمتان تقدیم و یقین دارم جریان قضیه رامکتوم و شرافت شما را در این راه وثیقه آن قرار میدهم زیرا مطلقا مایل نیستم غیر از جنابعالی کسی مرا بشناسد یا از هویت این زن و شوهر اطلاع حاصل نماید فقط از لحاظ اجتماعی و آنچه خود شما سابقه دارید میخواهم از نظریات صائب شما استمدادی کرده باشم و جنابعالی را در کوران کار خود قرار دهم. پس از مطالعه اصل یادداشتها مورد نیاز اینجانب میباشد و تقاضای استرداد آن را دارم.

قربانت. دکتر.....

دوستی من و آقای (دال) هنگام تحصیل در پاریس آغاز شد. اگرچه در دو رشته مختلف ادامه بتحصیل میدادیم ولیکن مدت یکسال هم منزل و چند سال دیگر را دوست بسیار نزدیک بودیم. تا آنکه (دال) مریض شده و نتوانست تحصیلات خود را به بیش از درجه لیسانس برساند ولیکن من موفق باخذ درجه دکترا شدم و با دو سال فاصله باز در تهران بیکدیگر برخوردیم این نکته هم ناگفته نماند که چه در پاریس و چه در تهران کمکهای بیکدیگر مینمودیم اینجانب نیز سبب میشدم که آقای (دال) گاهگاهی استفاده های تادی نصیبش گردد. تا آنکه ایشان باصفهان منتقل و در آنجا بایک خانواده تهرانی آشنا و بخیال وصلت افتاد. من بکرات او را از ازدواج منع میکردم زیرا تا اندازه از بنیه جسمی و روحیه او اطلاع داشتم. رفیق من شخص اجتماعی نبود و گویا چون پدرش مبتلا

بحال قهر بسر میبرد باو گفتم ممکن است باتفاق بمنزل پدر خانم برویم و آن را بمنزلت بیاوریم و چون زن نجیب و خانه داری بود حیقم میآمد که رفیقم از نعمت وجود او محروم ماند.

رفیقم در برابر محاسنی که من برای زنش قائل شدم میگفت تو تازن نگیری زنها را نمیشناسی که چه موجودات پلیدی هستند. باو میگفتم مردها از آنها پلیدترند و از آن گذشته چطور شرافت تو قبول میکند که دو ماه و نیم زنت را از خود جدا نگاهداری و او را بامان خدا بسپاری آنهم در يك چنین محیطی؟ میگفت خانه پدرش امن است!

باری يك ماه نیز از این مذاکرات سپری شد که شنیدم آقا و خانم آشتی کرده اند و خود شوهر گفت او را آوردم. باو تبریک گفتم و یاد آور شدم که قدر زنش را بدانند اینطور زنها کم پیدا میشوند. دیگر بعد از مسافرت اصفهان خانم رفیقم را ندیدم. تا آنکه در زمستان گذشته بعات برف و باران بسیار و سرمای که در اصفهان آمد خانه که من در آن زندگانی میکردم خراب شده و چون برایم میسر نبود که بهمان خانه بروم و از طرفی قریب دو هزار تومان از این رفیقم طلبکار بودم بایکی از دوستان که مهمان من بود بمنزل آنها رفتم. پس از چند ساعت زن و شوهر آمدند و بخانم تبریک گفتم که دست از قهر برداشته و دوباره بخانه وزندگی خود برگشته است و ضمناً از عمل قهر او تنقید کردم. خانم در برابر شوهر و رفیق من گفت از این آمدن چه نتیجه ما که بالاخره باهم نمیسازیم!! جریان خرابی خانه را بآنها گفتم و يك اطلاق برای حمل اثنایه از آنها خواستم و بیشتر نظرم این بود که بلکه بتوانم برای تعمیر خانه طلب خود را از رفیقم بگیرم ولی او شروع بشمردن مبالغ قروض خود کرد و گفت میخواهد خانه اش را بفروشد و باندازه اظهار پریشانی کرد که حتی مبالغ جزئی باو دادم. میگفت بقدر برنج و نان و روغنی دارد و حقوق ماهیانه اش مرتب میرسد ولی پول کلی ندارد که بتواند قروض خود را بدهد. صلاح در آن دانستم که يك اطلاق از آنها بگیرم و خوراک را هم بایکدیگر شریک باشیم و یا پانسیون شده و طلب خود را استهلاك کنیم. ولیکن همان شب اول کدورت میان زن و شوهر گل کرد و شوهر بر رفیق من گفت بالاخره با او نمیتوانم زندگانی کنم. من به انگلیسی که رفیقم نمیدانست شوهر پر خاش کردم که بچه مناسب تو در برابر دوست و مهمان غریبه خود این اظهار را میکنی و مانع زن شدم که شوهر معایب زن خود را بی مورد و بی جهت و احياناً بی موضوع ابراز

از صحبت های زن چنین استنباط میشد که بینهایت از وضع خود پشیمان است ولیکن -جب و حیای او مانع ابراز واقدام صریح بود فقط آه میکشید و می-گفت پدر و مادر من مرا بدبخت کردند - ضمناً يك تیکه کوچک تریاک هم نشان داد و گفت من چندین بار تصمیم بخود کشی گرفتم ولی میسر نشد.

تحصیلات این خانم تا کلاس نهم بوده و از نجابت کاملاً برخوردار و از زیبایی نیز بی نصیب نمیشد. معلوم شد پدر این زن برای آنکه خود بتواند تجدید فراش کند دخترش را برخلاف میل او بشوهر داده است و مادرش نیز نسبتاً سالخورده شده است و بمجرد آنکه این دختر بشوهر میرود پدر يك دوشیزه ۱۶ ساله را بقصد خود در میآورد و بکلی از دختر چشم میپوشد. مرد همین موضوع را برای من رفیقم مستسک قرار دادم و گفتم مرد ها اینطور هستند فعلاً شکر کن که شوهر تو در این عوالم نیست آیاراضی بودی که تو شوهری میداشتی که تریاک میکشید و از سینه اش خون نمآید و خوشگل هم بود اما در عوض روی تو زن نیگرفت؟ آهی کشیده و گفت متأسفم که بعضی مسائل را نمیتوانم ابراز کنم ولی اصولاً من بدبخت شده ام. من حتی آرزوی خنده این شوهر را مترسم بگور ببرم. همیشه عبوس است. صبح که از خواب برمیخیزد دور لبان او پراز کثافت است باید با جنک و دعوا او را وادار کنم که دندان خود را با مسواک بشوید. از شنیدن این مطالب بحال هر دو متأسف شدم و تصمیم گرفتم که اگر شوهر را ملاقات کردم باو جریان را بگویم تا خود را اصلاح کند. در اصفهان نیز یک هفته در منزل او ماندم و مانند برادری که از خواهر وداع میکند از او خدا حافظی کرده و بطهران آمدم.

چندی بعد رفیقم نیز بطهران آمد و معایش را باو گوشزد کردم و گفتم شکر کن که اگر در تمام تهران ده نفر دختر تنگ و نجیب پیدا شوند خانم تو جزو پنج نفر اولی خواهد بود. چرا او را میرنجانی و تریاک میکشی؟ چرا سر و وضع خود را مرتب نمیکنی و دهان خود را نمیشوئی. گفت هنگامیکه از مریضخانه بیرون آمدم چون از سینه ام خون میآمد دکتر کشیدن تریاک را تجویز کرد و من هم دیگر نمیکشم. - پس از چند ماه يك مأموریت بمن داده شد که در اصفهان منتقل شدم و در آنجا خانه تهیه کردم و هنوز دوروز از ورود من باصفهان نگذشته بود که در چهار باغ بر رفیقم برخوردم و از او شنیدم که خانه اش از او قهر کرده و بمنزل پدرش رفته است. من آنچه توانستم محاسن زنش را با او در میان میکشیدم و چون قریب سه ماه و نیم بود که

زندگی ایرانی

بقلم آقای حسن شهیدی

دادستان اصفهان

اداری اصیل!

- ۴ -

او سر نمیزد شب غمزده و اندوهگین بود و عمر آن روز را باطل و هدر میدانست و اگر بعمل نیکوئی توفیق میاف باقلب پرنشاط و چشم پراشک از بخت و رو گار شکرها داشت به تمام اصول مردی و مردانگی پای بند بود قدر آدمی را بالاتر از چابلوسی میدانست و معتقد بود که این عمر کوتاه و گذران را باید با افتخار و حق پژوهی سپری کرد بارها میشد که تنها جامه خود را نیاز فقیر برهنه میکرد و تنها غذای خویش را بکشکول درویش مستمند میریخت همان روز گار بود که از چشمش نور میتافت و دیدارش نشاط آمیز و مهر انگیز بود.

وقتی (نوکر باب شد) و در استان اداده پای گذاشت فهمید که با آن محیط که قسمت بزرگی از جامعه را تشکیل میدهد یکرنگ نیست کم کم برخورد که کالای حقیقت و راستی در آن بار ارسنیه و آشفته سکه قلب است و اگر با اطمینان آن بضاعت ناچیز در این بازار سوداگری کند باید خاندان خود را روانه قبرستان نماید و خود سر به بیابانها گذارد و وقتی بحکم طبیعت اردواج کرد تیرگی بر تیر گیش افزود حقوق جزئی او زندگی عادی و کفاف نمیداد زیبایی های زندگی و تجمل جامعه نمیگذاشت که همسر تازه عروستش در دامن سادگی و بساطت زندگی کند رفقای اداریش راستی و پا ک امنی او را موضوع خنده و شوخی قرار میدادند و از حماقت و افرش دست بشکم گرفته قهقهه ها میزدند کم کم ملامتها و خشونت همسر جوان او، سختی معیشت، زردی چهره برادر و خواهر و افسردگی مادر و نگاههای طاعنه آلود همکاران و متلکها و تحقیرهای کاسب سر گذر و بقال در خانه ارکان اخلاقی او را شکست و درسد آهنی که در بین او بود کاری وجود داشت شکاف انداخت تا مرور زمان خشت بی بنای پرشکوهی که نامش اخلاق حسنه بود در یختن گرفت و بسیار بر نیامد

بعضی از سالخوردگان که از دوسان جوانی معیوب الممالک بوده اند از دوران جوانی او قصه های حیرت بخش میگویند بنا بر اظهار آنان معیوب الممالک در روزگار جوانی مردی باوقار و راستگو بوده از دروغ و تملق نفرت داشته در فداکاری و پاکبازی سر آمد همسران بوده شاهم وقتی تنها عکس جوانی او را به بینید قیافه مخبب و نجیبی مشاهده میکنید که يك كلاه مقوایی تنبوشه ای روی زلفهای پاشنه نخواب خود گذاشته و باسیمائی دلنشین و چشمی پراز نور محبت و آرامی نگاه میکند و بدن متناسب و ورزیده را بالباس ظریف و خوشبوخت آراسته انسان پس از دیدن عکس متحرر میشود که احب آن قیافه جذاب چگونه باین عنایت مصنوعی و پیچ مهره ای تبدیل شده چگونه اینهمه شرارت و نفاق از موجودی صادر میشود که آنچشم پر معنی و محبت انگیز را داشته معیوب الممالک هم وقتی عکس جوانی خود را می بیند مثل اینکه در آن چشمان شیشه ای و بیحالت يك جرقه تاخیر میدرخشد و فوراً خاموش میشود مثل اینکه حس میکند که به چه طرز فجیعی منسخ شده و از قالب فرشتگان به پیکر دیوان در آمده اما زود اثرات این اندیشه از صورت پر چین شکنش محو میشود از يك ظلمت ابدی صورت دوزخیش را در سینه پنهان میکند. از گفته های دوستان قدیمش بر میآید که چون در عصر جوانی معیوب الممالک مردم اداری و زن و آبرویی بودند او نیز پس از مرگ پدر بهزاران وسیله دست زد و در سلك نوکران دولت درآمد تا مادر و برادران کوچک و خواهران خورد سال خود را با برومندی نان بده و تریبت کند آنروز يك پارچه حقیقت و یکعالم نور و صفا بود دلش از فروغ راستی و مردی نیرو داشت سرش پراز شور حقیقت نیکی بود آرزو داشت که دست افتاده را بگیرد و پای شکسته ای را عصا شود اگر روزی کار خیری از

در جهان سیاست

چین

باسقوط شهر عظیم شانگهای آخرین سنگر بزرگ حکومت چین بتصرف نیروی کمونیست در آمد . کمونیست ها با تصرف شهر شانگهای آخرین ضربه قطعی و سنگین را بر پیکر تحیف و ناتوان حکومت چین وارد ساختند .

(مائوتسه تونگ) ایدر بزرگ کمونیست های چین توانست با آزوی خود که قبل از مبادرت بحمله گته (من روزی را انتظار میکشم که در شهر شانگهای از از سربازان خود رژه بگیرم) برسد پیشرفت سریع کمونیست ها اگر چه در بدو امر در محافل سیاسی جهان بخصوص در لندن و واشنگتن رعب و ترس مهیبی ایجاد کرده بود ولی طولی نکشید که با پیشرفت سریع کمونیست ها در سرزمین آسمانی چین بجای اینکه هر روز بر این وحشت و رعب افزوده شود برعکس از شدت آن کاسته شد تا جائی که امروز محافل سیاسی واشنگتن و لندن با خون سردی باوضاع چین مینگرند

بطوریکه از لابلای جراید بزرگ کشورهای امریکا و انگلستان و فرانسه استنباط میشود این اعتماد آراش نتیجه مطالعات دقیق و سیاستمداران بزرگ و زمامداران مسئول ممالک فوق الذکر است که بخوبی درک کرده اند همکاری و کمک بین مائوتسه تونگ و استالین غیر ممکن است

اینها عقیده دارند مائوتسه تونگ که خود توانسته است سرزمین وسیعی را بتصرف در آورد و یک ارتش منظم و مرتب تشکیل نماید هرگز حاضر نخواهد شد که از استالین اطاعت نموده و او امر او را در سیاست بکار بیند

این حس عدم تمکین مائوتسه تونگ بخوبی در روسیه هم مشهور شده و استالین خود باین فکر افتاده است که مائوتسه ممکن است تیتو دیگری شده و همین (تیتو) شدن مائوتسه و بخصوص اختلافات شدیدی که در راه همکاری مائوتسه و استالین وجود دارد بیش از هر چیز موجب اعتماد و اطمینان خاطر دول غربی و امریکا گردیده است

روزنامه دیلی تلگراف در اینورد چنین مینویسد (عدم سازش مائوتسه تونگ و استالین بطوری امروز مشهود شده که بخوبی میتوان از روابط این دو مرد درک نمود

مائوتسه اگر چه کمونیستی متعصب است ولی آنقدر

که این مرد بمبانی اجتماعی و تاریخی پای بند است باصول مارکس و مارکسیست علاقه ای ندارد شك نیست که روسیه نخواهد توانست چین را در داخل پرده آهنین قرار دهد و این میله ها بادست مائوتسه خورد خواهد شد)

کنفرانس وزرای امور خارجه

از روزیکه پیمان اتلانتیک از صورت تبلیغ و پروپاگاندا خارج شده وارد مرحله عمل گردید و از روزیکه فکر ایجاد آلمان باختری از طرف دول باختری تقویت و پشتیبانی شده و بالاخره مسائل دیگری که بیش از پیش دول غربی را یکدیگر نزدیک ساخته و در برابر سیاست شوروی جبهه نیرومندی تشکیل دادند در سیاست شوروی تغییرات بزرگی روی داد که باید مقدمه آن را از برکناری مولوتف و انتصاب ویشنسکی بسمت وزارت خارجه آن کشور جستجو نمود زمامداران مسئول دولت اتحاد جماهیر شوروی بالاخره باین نتیجه رسیدند که بایستی از سیاست خشن خود دست برداشته و بیش از این بر وسعت شکاف عمیقی که بین آنها و دول غربی ایجاد شده است نیافزایند .

این تصمیم بالاخره بصورت تمایل دولت شوروی بمذاکرات در موضوع برلن و تشکیل شورای وزیران امور خارجه ابراز گردید .

اکنون مدتیست که شورای وزیران امور خارجه تشکیل شده و مسئله رفع محاصره برلین که اولین مرتبه از طرف مالکیت اظهار شده بیش از پیش توجه دولت شوروی و زمامداران مسئول آن کشور را بسمت اتحاد دول غربی نشان میدهد .

تشکیل کنفرانس و زاری امور خارجه و استقبال ویشنسکی از مذاکرات و اظهار امیدواری او بحل مشکلات و حل مسئله برلین موجب امیدواری بیشتر اشخاصی که امیدوار بملح جهان هستند گشته و این اقدام دولت شوروی را یک اقدام صلح خواهانه تلقی نموده اند بطوریکه روزنامه گاورش چاپ فرانسه مینویسد :

(دولت شوروی با اظهار تمایل بمذاکرات در حل مسائل مشکل سیاسی ثابت کرد که بر خلاف تهمت هائی که باو میزنند برای پایداری تحکیم و مبانی صلح جهان آماده گردیده است) .

ولی برعکس آنها که سیاست شوروی آشنائی دارند و باخلاق و روحیات اولیای مسئول این کشور مطلع هستند چندان باین اقدامات و تشکیل کنفرانسها

از التفاصيل

خندان !

فریدون تولی

و از فوائد ختان صحیح آنکه چون مسلمی راه کفر پوید و از شریعت خویش منحرف شود بسبب این نقص مستحسن کس از کفار بزنی توان گرفت بخلاف کفار که هر زمانشان پذیرفتن اسلام و مزاونجت با خواتین مسلمه میسر است *

بیت

باخته بسی کافر ز ندیق شود دوست
بیچاره مسلمان که نروید دگرش پوست
و در وجه تسمیه ختان گویند که نخستین بار بنیاد این سنت در سرزمین ختن نهاده و از آن سامانش بدیگر بلاد بارمغان رده اند *

بیت

کس نبرد از سر هوش و فطن
زیره بکرمان و ختان در ختن
گروهی مسلمانی را در خضاب ریش و ختان
پیش دانسته و ازین کیش ارجح بدین مختصر کفایت
کرده اند غافل از آنکه شاعر فرموده :

قطعه

نه هر که ختنه پذیرفت و ریش بست خضاب
توان شمرد زبون پرور و مسلمانش
جمال کعبه ات از دو جلوه می دارد
تو بیخبر، شده سر گشته در مغیالانش

... و ختان بروزن کتان اندر لغت ختنه کردن را گویند و آن چنان است که فزونی جلد از عضو نهان بر گیرند و غنچه و ارش آشکار کنند و آن خود سنتی است مرمسلمین را. و چون خواهند کافر بیدین را رهنمون کیش مبین گردند باید که نخست ز بیور ختانش متحلی دارند تا تجلی انوار هدایت را لایق او فتد همچنانکه شاعر فرماید :

بفرمود دلاک را بیدرنگ

کشد تیغ دلاکی خود بسنگ
پس آنگاه آن ملحد بد شعار

بخواباند و بر کندش از پا ازار
ز سوراخ تاپو در آورد چست

نهان عضو آن مرد بیدین درست
بدلاک گفتا که هان بیدریغ

ببر آنچه داری مقابل به تیغ
چو دلاک آن عضو زائد بکند

میچ پای او بست با بند قند !
یکی لنگ بستش بتن استوار

مسلمان شد و رفت دنبال کار !
و تقسیم ختان بر دو گونه کرده اند نخست ختان

صحیح که شرح آن مذکور افتاد و دیگر ختان معکوس که بحقیقت بریدن بواسیر باشد.

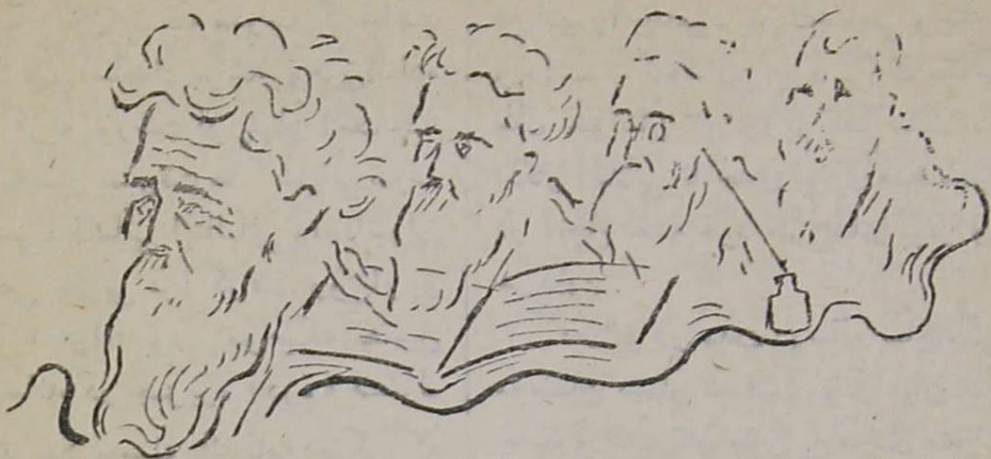
از ادبیات کهن و زیبای ما

از مولوی

سروی خرامان میروی ای رونق بستان من
بیرون ز چشم من برو ای شمله تابان من
چون دلبرانه بنگری در حال سرگردان من
ای دیدن تو دین من وی روی تو ایمان من
در پیش یعقوب اندر آ ای یوسف کنعان من
در هست تو پنهان شدم ای هستی نقصان من
ای شاخها آییست تو ای باغ بسی پایان من
پیش چراغم میکشی تا بیند آن چشمان من
بی تو چرا باشم چرا؟ ای اصل چارارکان من
ای فارغ از تمکین من ای برتر ار اسکان من

بوشیده چون جان میروی ای در میان جان من
چون میروی بی من مرو ای جان من بی تن مرو
هفت آسمان را بردرم از هفت دریا بگذرم
تا آمدی اندر برم شد کفر و ایمان چاکرم
بی پاوسر کردی مرا بی خواب و خور کردی مرا
ار لطف تو چون جان شدم از خویشتن پنهان شدم
گل جامه دراز دست تو ای چشم نرگس مست تو
یک لحظه داغم میکشی یکدم باغم میکشی
جانها چو ذرات هوا گر شد ز خورشیدت جدا
ای شه حسام الدین من رهدان من ره بین من

آقای طوفان



بقلم : ماده وازل شارلیه

ترجمه : فرهاد . ن

کودک چلاق و آبله روئی که لوئی شانزدهم پادشاه بزرگ فرانسه را بزانو در آورد و . نام خود را در ردیف رجال بزرگ و نامی جهان ثبت نمود.

قد بلند و هیكل درشت او هنگامیکه در پشت تریبون مجلس موسسان ظاهر میشد همه نمایندگان نفس ها را در سینه حبس کرده وساکت و صامت حاضر بشنیدن سخنان پرمغز و نطق آتشین و هیجان بار او میشدند .

عده ای از نمایندگان طبقات اعیان و روحانیون که پیه حرص و نخوت چشم آنان را کور و گوش حقیقت و انصافشان را کرساخته بود بعنوان اعتراض از جلسه خارج میشدند ولی در عوض نمایندگان مردم طبقه سوم که لیدر خود را با آن قافه متین و شجاع در پشت تریبون مجلس مشاهده میکردند بی اختیار لبخند مسرت باری بر لب میراندند ، مردم رنج دیده و ستم کشیده ، مردم فقیر و بد بخت فرانسه که ناله های قلب و دردهای سخت و جان خراش خود را از زبان نماینده شجاع و مبرز خود میشنیدند گوشها را تیز کرده و بر او احسنت میگفتند ، اعیان و روحانیون هم که حقایق مسلمی را از دهان یکمرد مبرز و مطلع می شنیدند سر بزیر افکنده و در

برابر نطق و بیان او سکوت میکردند .

این مرد بزرگ که بنام روح مجلس خوانده شد و لقب بزرگترین خطیب گرفت و پادشاه مقتدر فرانسه را در برابر روح با عظمت و شجاع خود بزانو در آورد نماینده مردم طبقه سوم فرانسه (کنت دو میرابو) بود .

« گابریل هوهوره و یگتی کنت دو میرابو » در ۹ مارس سال ۱۷۴۹ در قصر بنین در (بروانس) در یک خانواده بزرگ و آبرومند پای بعرضه وجود نهاد . پدرش (پارکی دو میرابو) ملقب به (دولت مردم) بواسطه نوشته های تاریخی و اقتصادی و سیاسی در بین مردم شهرت عجیبی کسب کرده بود . (میرابو) موقعی که از مادر متولد شد پای او کمی چلاق بود ، سر او خیلی بزرگ و دودندان درشت و بهم فرورفته صورت او رازشست کرده بود ، بخصوص که در سن ۱۵ سالگی هم بعرض آبله مبتلا گردید و بقول معروف (گل بود و بسبزه نیز آراسته شد) پدرش از اینهمه قهر طبیعت که ظلم خود را در باره

بازگشت و بواسطه شهرت و معروفیتی که کسب کرده بود از طرف مردم طبقه سوم آکس و ماریسی بنماینده گی انتخاب شد.

مطالعات عمیق، ذوق کافی و عطایای طبیعت میرابو را یک مرد بزرگ سیاسی و یک خطیب مشهور و دانشمند نمود این مرد بزرگ سیاسی که در عین حال خواهان تنبیر رژیم بنفع ملت بود معذک از افکار انقلابی تا حدی دوری میجست و نشان میداد که در انجام قشه خود طرح های بهتر و بزرگتری در سر دارد.

میرابو در مدت دو سال نمایندگی روح مجلس موسسان بشمار میرفت و در میان تمام نمایندگان جدید و تازه کار چون پیرمردی مجرب و مطلع در امور سیاسی و پارلمانی سخن میگفت و تنها کسی بود که در کلیه مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی اظهار عقیده نموده و مجلس را بانفوذی که در روح نمایندگان بدست آورده بود اداره میکرد.

میرابو موقعیکه در یک موضوع سیاسی یا اقتصادی سخن میگفت هیچکس نمیتوانست باور کند که او برای اولین بار بنماینده گی از طرف مردم بمجلس آمده است. زیرا بعدی در امور سیاسی و اجتماعی وارد بود و بقدری خوب مجلس را اداره میکرد و باصول پارلمانی آشنا بود که هر کس را بی اختیار بتعجب و حیرت میانداخت.

در میان نطق های مشهوری که میرابو در مدت دو سال در مجلس موسسان فرانسه ایراد کرده بیش از همه نطق های او (آزادی عقیده ..) خطاب به درو برزه « بعد از جلسه سلطنتی ۲۳ ژوئن »، (و تو سلطنتی، حق صلح و جنگ، آیا و کلامیتوانند وزیر شوند؟) و چند نطق مشهور دیگر او جلب توجه میکنند.

میرابو قیافه متین و موقری داشت و بنظر میآمد که او برای ایراد نطق و خطابه خلق شده است قد بلند، شانه های پهن و وسیع، هیکل درشت و چاق او همه در موفقیت او رل مهمی بازی میکردند.

بقیه دو صفحه ۲۰

فرزند محبوبش بمنتهی درجه رسانیده بود بی اندازه دل گیر شد و چون طفلی شیطان و تاحدی هم شرور بود در بین فامیل به لقب (آقای طوفان) یا (کنت طوفان) مفتخر گردید

میرابو موقعیکه پای بصحنه مدرسه گذاشت بهمه نشان داد چه ذوق و استعداد سرشار و فوق العاده ای در زیر قیافه کریه و زشت او پنهان است چه میرابو بزودی در تحصیل پیشرفت های شایانی نموده و زبان های انگلیسی-آلمانی ایتالیائی و اسپانیولی را در مدت کوتاهی بخوبی فرا گرفت. روح او پر هیجان و افکار او شاعرانه بود و موقعیکه تحصیل خود را پایان رساند در جزیره «دره» مشغول مطالعات استراتژی بود بوسیله یک نامه جنگی که دیر بمقصد رسیده بود. توقیف و در جزیره (دره) محبوس گردید و بعد از آنجا بجزیره کرس انتقال یافت و بعد از آنجا بمراکش برده شد و در سال ۱۷۷۲ بوطن خود بازگشت ولی طولی نکشید که مجدداً توقیف شد و بواسطه توسعه افکار آزادینخواهانه اش در قصر «لایف» محبوس گردید ولی بالاخره از آنجا با کمک یک زن جوان بنام (سونی دومینه) گریخته و به هلند پناه برد.

ولی طولی نکشید که بواسطه کتابی که راجع بسیاست و تاریخ نگاشت مجدداً دستگیر و در قصر (دنس) محبوس گردید.

سه سال با کوشش و فعالیت تمام در زندان مشغول تألیف خاطرات خود بود و آنجا برای اینکه خود را یک خطیب بزرگ و یک ناطق زبر دست و بزرگ شود آماده مینمود و کتاب (نامه های من بسونی) را که بعد از مرگش چاپ شد و یک رمان بزرگ عشقی است که در آنجا اظهارات عاشقانه و اندیشه های فیلسوفانه را در هم آمیخته تألیف نمود.

موقعیکه او از زندان آزاد شد نام «میرابو» در همه جا مشهور شده بود.

بعد از اینکه از زندان رهائی یافت در شهر برلین مستقر شد در سال ۱۷۸۸ به موطن خود

انتخابات!!!...

میخواهند کم کم این محل را هم مانند قسمت های فکلی نشین شهر مؤدب و خوش لباس و خوش رفتار نمایند. در آن ایام وقتی مالاتها می خواستیم يك بچه را ضایع کرده و از راه ببریم اول سروشاخ را میگردیم اگر میشد چه بهتر و اگر نمیشد بوسیله کنچشك آموخته و دست آموز او را بطرف خود می کشیدیم و اگر نمیشد با کبوتر و طرکه و قوچ و بلبل هر جور بوده او را فریب میدادیم و وقتی او را ضایع کرده و خال روش میگذاشتیم و لش میگردیم و دستش هم دیگر بما نمیرسید !!!

حالا بعضی از این کاندیدها مثل آن دوره های لاتی هستند گاهی بیول آنهم بايك قران و سه قران دین و رأی و مملکت ما را از ما میخرند گاهی گنجشك نشان میدهند گاهی لبل و سهره تمامشان برای اینست که خال روی ما بگذارند آنهم خالی که ما را مورد مسخر ملت های همسایه قرار دهد.

آنهایی که کاندید هستند جز خرج يك روضه و سینه زنی برای گول زدن از مایوهای خودشان چه خرجهایی برای ترقی و آبادی ما کرده اند؟!.. چند سال پیش پول رویهم گذاشته اند اماك چهارده معصوم قبرستان ما را بصورت قبرستانهای ملل زنده در آورده اند کدامشان يك سد كوچك بسته یا يك پل ساخته یا يك کارخانه برای بکار و داشتن ملت وارد کرده اند؟!...

کدامشان يك نقشه و پروژه برای رفع بیکاری ملت توانسته اند تهیه کنند کدامشان در محله خودشان يك مکتب خانه شبانه ۱۰ نفری اکابر با مواجیبی که میگیرند درست کرده اند بلکه هر سال کرورها با ملاك حق و ناحق خود اضافه کرده اند

تفصیل مطلب اینست که در گذشته انتخابات مسئله دلالتی آراء و خرید و فروش رأی یکی از کاسبی های خیلی رواج و شیرین بوده و در ایامی که مسئولیت سینمای وطنی با آقای علی کوری بوده در این فصل ایشان دو ماه تمام موسسه را تعطیل کرده و دنیا این کار میرفتند و از این راه دخل خوبی هم داشتند و شبها آخر شب وقتی خسته و خورد بمنزل می آمد جیب بغلش را خالی میکرد و پولها را میسرمد خستگی از تش در رفته و میگفت تاخر د جهان است مفلس در نمی ماند !!

و امسال هم که مسئولیت مؤسسه با مدیر جدید است او هم مطابق سابقه از روز شروع سروسلاط دعوت نظار و پیا شدن دم دود باطوقها مخصوصاً آن اول که در همه گذرها و بای سقاخانه ها و مساجد سر گذر قصه سینه زنی از محل بودجه (ارحام را خبر کنید!) راه افتاد !!!

یارو هم دست از کار و کاسبی کشیده و عقب کار انتخابات افتاد غافل از اینکه امسال تقریباً آن همه رالو لو برده و دخل صدی هفتاد نسبت بسا اهای گذرته در يك شبی که بعنوان پروپا کاند در حدود سر قبر آقا رفته و مشغول نطق و کنفرانس بوده و از آنجا که برگشت در تاریکی زمین خورده و اوراقی که دال و حاکی از معاملات رأی بوده از جیبش ریخته و بگیر مأمورین و مفتشین انتخابات افتاد و از آن روز مظنون و تحت نظر واقع گشته هم از شام کربلا باز شده و هم از صبح کوفه! خلاصه و مواد کنفرانس آتشین راجع با انتخابات این بوده که ما در قدیم که دوره پستك پوشی و قاطرچی گیری بوده و مثل حالا نبود که رئیس کمیسر محل هر کس پستك پوشیده یا بقیه اش باز باشد و یا شالش را روی گزیدن بیاید از د تنبیهش کرده و بمحکمه خلافتش میفرستند.

دوست عزیزم اگر در يك وضع عادی و معمولی
 تاخیری در ارسال نامه های من میشد تعجب میکردی
 همچنانکه بقین دارم تا قبل از مطالعه این نامه
 تصورات گوناگونی که ساده ترین آن تکاهل من
 است نموده ای در آنصورت بر من لازم بود که
 مقدمه نامه خود را با ذکر پوزش از سهل انگاری
 گذشته آغاز کنم ولی میدانی که من در انجام بموقع
 وظایف خود تا چه حد اصرار دارم و نگارش نامه برای
 آن دوست عزیز همواره يك وظیفه شریف من بوده
 است و حتی غیر از ترتیب معین و معلوم خود هر هنگام
 که نامایمات زندگی بر روح من فشار آورده است
 ساعتی با خود خلوت میکردم و با نوشتن چند سطر
 به تو غم دل میگفتم و روح را آرامش می بخشیدم
 در اینصورت چنین دوستی در يك حالت عادی هرگز
 در انجام این وظیفه قصور نمیورزد و یقین است که پس از
 قرائت این نامه خواهی فهمید که در اینمدت چنه
 بحرانی در روح من ایجاد شده و چه افکاری مرا
 بخود مشغول داشته است تا آنجا که تامدتی بخود
 اجازه نمیدادم شرح وقایعی را که موجب این بحران
 و التهاب شده بود حتی برای تو بنویسم اما چه میتوان
 کرد جز اینکه سر انجام قلم بردست گیرم و تصویری
 از هیجان روح و ندامت وجدان خود را روی کاغذ
 آورم و همانطور که روش من بوده است اولاً با
 اشتغال بدین تصویر یعنی نگارش این نامه بخود
 آرامش و سکون بخشم ثانیاً این تصویر را در معرض
 تماشای دوستی که محرم اسرار من بوده است و
 بیوسته از تعلیمات و ارشاداتش بر خوردار میشده
 ام قرار دهم .

قرائت مقدمه علاقه مرابطه مطالعه آن نامه افزون کرد
 مثل اینکه اصلاً خسته نبوده و میل بخواب نداشته ام
 روی تخت نشستم و در حالیکه ببالش تکیه داده بودم
 یکبار دیگر مقدمه را از سر گرفتم . من نمیخواستم
 یکمرتبه وارد موضوع شوم چه باچنان مقدمه یقین
 کردم که موضوع مشغول کننده در پیش خواهم
 داشت و مانند کودکی که غذای شیرین و خوش
 طعمی نصیبش شده کم کم ذرات آنرا میچشد و حاضر
 نیست آنرا یکجا بخورد و لذت آنرا برای مدت
 کوتاهی درك نماید من نیز نمیخواستم بزودی

باصیل موضوع پردازم و سرعت از آن بگذرم با این
 حال برای بار دوم مقدمه نامه پایان رسید .

« ۲ »

یکهفته از پایان امتحانات من گذشته بود و
 هنوز خستگی آن دوره بحرانی را احساس میکردم -
 هوای تهران در ماه خرداد مخصوصاً اواخر آن ،
 بی اندازه گرم میشد و برای من که در دامن کوهستان
 پرورش یافته و سالهای اول زندگی را بالطف ترین
 هواها و پاکترین آبها گذرانده ام توقف در تهران
 آن فصل طاقت فرسا است با این حال چون در نظر
 داشتم از اول تیر ماه یکدوره سه ماهه مقدمات زبان
 روسی را شروع کنم با این گرما ساختن و قصد مسافرت
 بشهرش - رانداشتم . روزیست رسه خرداد تقریباً

در حدود ساعت هفت صبح
 بودم از ورزش بامدادی
 فراغت یافته و مشغول
 صرف چاشت و مطالعه
 روزنامه عصر روز قبل
 بودم در این هنگام پسر
 عموی من آقای محمود
 خان وارد منزل شد ،
 محمود خان شغل آبرومندی
 در یکی از بانکها دارد و

از : ز - از هدی

يك نامه

خوانندگان عزیز : اگر
 مردان آینده کشور بر اثر
 دچار چه گرداب عظیمی
 مورد ملاحظه

مردی است تحصیل کرده و با اطلاع . وی همواره در
 معاشرتها و اوقات دوستان خود را با مسرت میگذرانند و
 همیشه اطلاعات او تازه و طبق اصطلاح جدید جوانها
 (ناب) است علاوه بر این نظریات محمود خان نسبت
 سیاست جهانی و پیش بینی های او در اطراف مسائل
 سیاسی و اقتصادی گیتی منطقی و قابل فهم و قبول
 همه دوستان میباشد با اینکه سنش از پنجاه سال
 گذشته پیرسته يك نشاط جوانی توام به وقار و متانت
 از او مشهود است و بالاتر از همه اینکه وی مردی
 است منظم و مخصوصاً در مراعات وقت بی اندازه
 دقیق است . آمدن آقای محمود خان در ساعت هفت
 صبح در منزل قابل تعجب بود چه میدانستم وقت ادارت
 در این فصل از ساعت هفت آغاز میشود و پسر عموی
 من هم کسی نیست که حتی يك دقیقه دیر تر از موعد

دوستان محترم من بودم و در دوران زندگی روزگار
های خوشی را با او گذرانده است من وقتی که
فوت او معلوم شد که طبق وصیتنامه رسمی او
را بعنوان وصی و قیم طفل خود معین کرده است.
همچنین پسر عموی من توضیح داد که خانم ج از

مقرر باداره حاضر شود. حالت تعجب من زیاد ادامه
پیدا نکرد چه که پس از مبادله سلام و یکی دو جمله
احوال بررسی اظهار داشت که يك هفته مرخصی دارد
و در این يك هفته میخواهد با املاك خانم ج مسافرت کند.
املاك خانم ج در یکی از بیلاقات تهران واقع



است و پسر عموی من قیم
کودک ایشان میباشد و
حسب وظیفه که دارد برای
رسیدگی بکارهای خانم
و کودکشان برای يك هفته
مهمان ایشان است و آنروز
آمده بود که مراهم در
این مسافرت همراه خود

تقریباً بدانید جوانان ما -
ثروت بان اخلاقی جامعه
می توان این داستان واقعی را
طافزار دعید

بیردتا با استقاره از هوای
کوهستان و استراحت در
بیلاق خستگی امتحانات
را رفع کنم.

« ۳ »

اتومبیل جاده زیبای
کوهستانی را با سرعت می
پیمود. در مقابل ماجیال
البرز با تمام مظاهر

جلال و زیباییش جلوه میکرد و با سرعت مر کوب باد
پای مانزدیک میشد. پشت سر ما تهران بر پرده از
غبار فرو میرفت و خود و خاطر آتش از نظر دور میشد
پنجاه محمود خان شرح داد که هر جومج یکی از

اول خرداد خانه شهری را ترك کرده و در املاك
خود در یکی از بیلاقات اطراف تهران که به همانجا
میرفتم - اقامت گزیده است «
قسمت شیرین این داستان را در شماره آینده بخوانید

ترانه بهار

اینکه صد روز پروانه وار بوجود گل زنده بودن
خوشر از صد سال کر کس وار بلاشخواری و مردار
جوئی زیستن است .

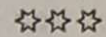
آری عقاب و کر کس دائم در جستجوی لاشه
در پروازند ، بلند پروازیشان بطمع بیشتر یافتن
است نه بشوق بالاتر پریدن ، شادی و افسوسشان
از یافتن و نیافتن طعمه است ، نه از آمدن و رفتن
بهار . این شور و ترانه و این صفیرها و زمزمه های
آسمانی که از خلال شاخ و برگ درختان مقدم بهار
را بشارت میدهند از همه اسباب زندگی بآب و
دانه ای ساخته اند تا فرصت مستی و عشقبازی را از
دست ندهند .

آری در بهار زیاد بحرفهای عقل نباید گوش
کرد . . . باید سر این مصاحب دل آزار را در خانه
بمیخ فلحه کوید و با پیمانۀ دل بصحرا زد و هر دم
از بادۀ بهار جرعه ای تازه نوشیده بی پروامستی و
شیدائی نمود . با حضور عقل از این کارها نمیشود
کرد . با این معلم عبوس و سخت گیر کودک بازیگوش
و بی تکلف دل بصحرا نیاید . . . میترسد آنجا
هم با هر لحظه صورت دیو عبوس احتیاج را کشیده
پیش چشمش نگاه دارد و صفای بهارش را از شویش
برگی زمستان برهم زند یا هر دم این درس
خنک خود را تکرار کند که بشر بمزیت قوه ناطقه
اشرف مخلوقات است . . . چرا موجودات دیگر
بی بارند ، ا صورت حال زبانی شیواتر کدام است ،
اگر ما گوش شنو انداریم گناه آنها چیست ؟ . . .
هیچگاه یک دیوان شعر و غزل میتواند قدر یک
گل سرخ بچشم و دل و جان ما ربیائی و عطر و لطف
بخشد چه مادام که زبان بشر بتکلیف آلوده هرگز
بخوبی و لطافت زبان گلها نخواهد رسید . ایکاش
مثل بلبل زمان عشق و گل و بهار را میدانستم و در
تفسیر هر نکه از غمزۀ دلدار هزار داستان اشغالی نغزو
دلکش میسرودم . آری بلبل از همه عشق را بهتر
میداند ، خداوند تمنع از عشق و زیبائی را نصیب
این برنده کوچک نمیشد . نموده این شیدائی و

بهار دلکش مشغول خود آرائی است . من
سرمست تماشای جلوه گریهای عروس طبیعتم . هر
لحظه از جام طبیعت جرعه ای تازه نوشیده ، پیمانۀ
وجودم از بادۀ روح بخش و طرب انگیز بهار لبریز
است . از استنشاق هر عطر و نسیمی قفس سینه ام
گشوده تر شده ، روحم باروح و معنی بهار آشناتر
میگردد . اجزای وجودم از ذوق و نشاط چون مستی
گنجشک وحشی که در قفس کرده باشند آبی قرار
و آرام ندارند .

مرغ جانم از شوق بال و پر گشوده در فضای
بیکران عشق و آرزو هوای بلند پروازی دارد
میخواهد خود را بانجا ها که دل میکشاند برساند
اما ریسمان عقل سخت پیاپی بسته بال و پر زدن
و تقلایش بیحاصل میماند و آتش شوقش در سینه سرد
میشود .

وقتی دست تمنا را از دامن معشوق کوتاه
میبیند ناچار حسرت زده بتماشای جمال معشوق در
آئینه بهار ، دل خوش ساخته در آه حسرت و ندامت
روی عقل را تیره و تار میدارد . . . آری بهار آئینه
آرزوهای دل است . جلوه گاه جمال معشوقی است
که دل در آسمان دیده و در زمینش میجوید . . . هر
که در این آئینه جلوه های معشوق را روشنتر بیند
شیداتر شور و مستی کند . این پرده های تخیل نیز
صورتهایی از جلوه های معشوق است . . .



دل میخواست نسیم وار سر بکوه و صحرا نهاده
از هر گابی عطری ربوده ، بر هر چه خوشگل و
دلچسب است بوسه ها میزدیم یا اقلادودی میزدیم و
بچشم هر چه مردم بی ذوق است میرفتم تا اینهمه لطف
و زیبائی را از نگاههای سرد و نامحرمشان پنهان
میداشتم . . . به چه آرزوئی مگر چشمهایی که بدل
راه ندارند لطف و زیبائی را درک میکنند !

دل میخواست مثل این پروانه سفید خوشگل
کبوتر قاصد گلها بودم و مزد گانیم را از عطر جان
و شهد دهان دختر کن چمن میستاندم . راستی مثل

میل عاشق بوصول معشوقست و لذت معشوق در سوختن عاشق حاشا که عاشق لذت معشوق را فدای میل خود کند : عاشق باید بسوزد و بالذت معشوق خوش باشد ، عاشقی که از سوختن پرهیزد عاشق نیست : ننگ عشق است . عشق کجا و پرهیز کاری !

دوشیزگان چمن بروی دزیا لبخند میزنند و ابر چون پیرزالی جهان دیده بر این غفلت و خوش بینی میگرید . اما هر چه بیشتر اشک میریزد این دختر کان شوخ چشم خوشگلتر و دلچسب تر میشوند . به ! چه بهتر از این ! بگذار شاید این پیران پر تجربه از این بازی لطیف درس عبرت گرفته بیاد جوانیهای خود افتند : ارسدا های برهم خوردن پیاله و بهم رسیدن لبها از آن قهقهه های مستانه و نعره و فریاد های بی خبرانه که هنوز در صخره دلشان منعکس است شرم کرده کمتر نیش نصیحت و سرزنش در نوشند جوانان زنند . چرا پیران جوانان را به پیر شدن تشویق میکنند ؟! مگر لازمه خوش بودن ناخوش داشتن دیگران است ... چرا شرتی را که خود از آن سیراب شده اند به تشنگان رهر کشنده معرفی میکنند ؟ اگر دروغ نگویم این دلسوزیهای بی جهت از سر چشمه حسادت آب میخورد و گرنه چرا پیران همیشه با اشک تحسّر گرد و غبار فراموشی را از صفحات دفتر جوانی خود میشویند ؟ ...

سرو را بین چه خودش را گرفته ! در مجلس رقص و شادی که جای خود گرفتن نیست ! راستی اگر چنار دست نمیزد و صنوبر نمیرقصید بسبک سر بهای سوگند که از وقار و تکبر این خود پسند بتنگ میآمدم ، اما راستی سرو هم حق دارد خودش را بگیرد . البته آنکه همیشه چون بهار سر سبز است از بی برگگی زمستان چه خبر دارد قدر جامه نورا برهنگی کشیدگان دانند و گرنه او هم در این جشن و شادی شرکت میجست ، دست میزد و سرمیفشاند .

دختر کی بخوشگلی آرزو ، برمی پروانه قدم منت بر سر گلها مینهد . گلها از لذت و افتخار این

شیوایی که در ناله های اوست نشان آن لطف آسمانی است . آری موجودات ه زبان دارند ولی فقط دل فقط دل شاعر عارف این زبان را روشنگر است ، موجودات همه بادل عارف گفت و شنود با و را نیاز ها دارند ... از رقصیدن سرو و وحالت گل صدشور و نشاط در دل او بر میانگیزد ، زبان هر گیاهی که از زمین میروید در جانش منعکس است ، در چین و شکن های جبین آبشار ، ناله کردن سر بسنگ زدن و گریستن او هزار داستان از سوز فراق و درد هجران خوانده با او هم ناله و همدرد میشود ... خدا عقل را نعمت مستی و شیدائی محروم تر کند که فرصت این همه دوستی و آشنائی را ضایع کرد !.

از هر ذره نوائی بر میخیزد ، از این نواها آهنگی تر کیب میشود . با همین آهنگ است که بلبل سرود عشق میخواند و غنچه بر تحسین او لب میکشاید ، با همین آهنگ نسیم میوزد و گل میرقصد و آبشار سلامتی بهار هورا میکشد ، با همین آهنگ ماه با ناز و وقار دلیرانه در صحنه آسمان میخرامد و ناهی چون پستان دوشیزگان طناز در زیر حریر لطیف ابر میلفزد و بادل و خیا ، باری میکند و با همین آهنگ ستارگان چون دختر کان حسود که چشم ندارند از خودشان خوشگلتر و جذاب تر ببینند حسودانه بهم چشمک میزنند . همین آهنگ است که پرده های نی جوان را با ارتعاشات تارهای دلش دمساز میسازد . دمساز میسازد . موسیقی بی صدای پر آشوبیست که گوش دل میشوند . ترانه بهار است ...

گلها چشمم زمستان را دور دیده ، دزدیده سر از رورن زندان خاک بیرون میکشند ببینند بلبل آمده است یانه ... اما بلبل رند کهنه کار و عاشق پخته ایست میدانند در روره های اول بهار که هنوز دلدارش آداب دلبری و رسم بی وفائی نیاموخته موقع سوز و گداز عاشقانه نیست . منتظر است که معشوقش هنوز آنقدر نرم و بی طاققت باشد که ناله ها و رازهایش در او اثر کرد لذت یک عمر سوختن را بیکدم شوق وصال بیازد ...

از: هارلاند منچستر

ترجمه: ف - ن

دیزل

یا

مخترع فراموش شده

خانواده صنعتگر آلمانی تولد یافت رودلف از اوان کودکی درس اول صنعت را نزد پدر خود آموخته و از همانجا با هنر و صنعت آشنا شد.

دیزل تحصیلات ابتدائی خود را در مدت کمی در مدرسه تجاری کوزبرک پایان رساند و بلافاصله وارد مدرسه صنعتی مونیخ شد. و در این مدرسه در سن ۲۰ سالگی پدریافت دیپلم درجه اول موفق گردید رودلف را ابتدای ورود به مدرسه علاقه مفردی بصنعت و هنر داشت و بخصوص که دو پیش آمد فوق العاده بنوع ذاتی او را بیشتر تحریک و او را بسوی هدف و منظور او راهنمایی کرد و این دو پیش آمد یکی شرکت در یک کنفرانس بزرگ علمی و صنعتی و دیگری امتحانات عیدیه در موضوع طپاچه پنبه ای بود کنفرانس فوق الذکر بوسیله دکتر کارل لند که از مشوقین بزرگ هنر و صنعت بوده ترتیب داده شده بود. در این کنفرانس دانشمند بزرگ دکتر لند اظهار داشت که در بهترین ماشینهای بخار راندمان از ۱۰٪ انرژی تهیه شده از ذغال تجاوز نمی کند دیزل رفت در همان دفترچه بغلی خود را بیرون آورده و چنین یادداشت کرد.

(تجربه بما نشان میدهد که در موقعیت کنونی نه تنها یک قسمت از حرارت و انرژی قابل استفاده است پس مسلم است که یک قسمت از انرژی بیهوده تلف میشود اما چگونه میتوان از بلا استفاده ماندن انرژی و مواد تهیه شده جلوگیری نمود؟..)

طپانچه پنبه ای خیلی چیز ساده ای است که درست مثل یک سنگ چخماق است که در اثر مالش پیستون هوا گرم شده و یک قسم از ماده قابل احتراق و

در شب ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۳ دکتر رودلف دیزل برای شرکت در یسک کنگره بزرگ فنی و دریائی انگلستان از طریق دریای مانس حرکت کرد. موقعی که ساعت کشتی ده ضربه پس در پی نواخت دیزل بدوستان خود شب بخیر گفته و بسوی اطاق خواب خود روان شد.

فردا صبح دیگر کسی او را ندید و حتی خیالی بعد هم از او خبری بدست نیامد این فقدان ناگهانی دیزل مخترع بزرگ عالم تمام افکار را بخود متوجه ساخت و یکسال بعد جنگ بین المللی شروع گردید این موضوع در افواه افتاد که آلمانها برای اینکه اسرار و اطلاعات دیزل در دسترس انگلیسها قرار نگیرد او را بقتل رسانده اند.

اسرار قتل دیزل آنروز کشف نشد و کسی از سر نوشت حزن انگیز او مطلع نگردید چنانکه امروز که مدت مدیدی از مرگ آن مخترع بزرگ میگذرد هستند بسیاری از دانشمندان و مطلعین که از مخترع نامی جهان خبری ندارند.

دیزل مخترع بزرگی است که شهرت جهانی دارد و موتورهای بحری دیزل که امواج دریاها را را میشکافتند و کامیونهای دیزل که در دامنه صحراها کوهها در روی جاده ها ناله می کنند و بالاخره هواپیماهایی که با موتورهای دیزل فضای جورا از هم میشکافتند و تراکتورهای دیزل که بردامن صحراها و دشتها میدوند نام او را بر سر زبانها جاری سایر و ساخته اند.

(دیزل) در سال ۱۸۵۸ در پاریس در یسک

دیزل بعد از یاسن اختراع بزرگ چنان شهرت و ثروتی بدست آورد که تا آن روز برای هیچکس حاصل نشده بود.

دیزل مسافرتی با امریکا نمود و با اینکه در این کشور بواسطه ارزانی و فراوانی نفت و بنزین موتورهای دیزل مورد استقبال عمومی قرار نگرفته بود معذالك او مشاهده کرد که در تمام راهها و کارخانهها ماشینهای دیزل مشغول کار بودند.

دکتر دیزل موقعی که از امریکا بمیهن خود بازگشت بیش از چند ماه زنده نبود تا آن که در آن شب مخوف ناپدید گردید.

دکتر در آن شب از دوستان صمیمی خود که دو نفر از مدیران کارخانههای او بودند با گرمی خدا حافظی کرد و با طاق خود رفت و دیگر کسی او را ندید.

فقط یک هفته بعد يك كشی هلندی که از دریای مانس عبور میکرد جسدی را مشاهده نمود که

امواج آب آن را به رسو میبرد موقعی که جسد را بساحل آوردند در جیب او يك کیف و يك قلمتراش و يك عینک پیدا شد این جسد دکتر دیزل مخترع بزرگ جهان بود.

هیچکس از سرنوشت این مرد بزرگ و هنرمند اطلاع نیافت تا اینکه اوژن دیزل فرزند ارشد او اسرار مرگ پدر خود را آشکار و فاش نمود اوژن در کتابی که بنام پدر خود منتشر نموده چنین نوشته که با اینکه در اواخر عمر زندگی ظاهری

دیزل بسیار خوب بوده و نام او در اقصی نقاط جهان بر سر زبانها افتاده بود معذالك وضع مالی او بسیار بد بود بطوریکه بعد از مرگ او در برابر ۳۷۵۰۰۰ دلار قرض بیش از ۱۰۰۰۰ دلار موجود نداشت.

اوژن مینویسد که غالباً پدر او میگفت که من خود کشی میکنم و بهترین خود کشی و انتخار هم غرق شدن در دریا است ولی من باور نمیکردم تا

اینکه او موقعی که از روی دریای مانس بطرف انگلستان حرکت میکرد موقع را منتقم شمرده و تصمیم شوم خود را عملی ساخت.

دیزل رفت و جسد او نابود شد ولی نام او در کتاب مخترعین و مکتشفین بزرگ برای ابد باقی خواهد ماند.

که در سیلندر قرار دارد شعله وور میسازد و همین دقت و امان نظر موجب شد که دیزل باین موضوع متوجه شده که چگونه میتوان «انرژی را مستقیماً مصرف نمود»

دیزل همسری اختیار نموده و در پاریس مستقر شد. در همین موقع بود که (ماشینهای یخساز) پرفسور لند در عالم صنعت ظاهر شد.

دیزل بسیاری از شبهار اتا صبح در اطراف ماشین خیالی خود بیداری کشید و چه بسا اوقات که صبح زنش او را میدید که در پشت میز کار خود بخواب رفته است.

مطالعات دقیق و خستگی ناپذیر دیزل تا سن ۳۵ سالگی او طول کشید و در تمام این مدت دیزل اغلب اوقات در کارخانه دکتر اند حاضر شده و

نزدیک ماشین آلات او را دقیقاً مبادیه مینمود. در ژانویه ۱۸۹۳ دیزل اولین اثر خود را که نتیجه مطالعات عمیق او بود زیر عنوان (تئوری و

وساختمان يك موتور خیالی) منتشر نمود و طولی نکشید که اولین موتور ساخته شده از برای آمایش حاضر شد در سال ۱۸۹۳ اولین موتور دیزل در

شهر اوکسبرک مورد آزمایش قرار گرفت. مخترع بزرگ با چشمانی پر بیم و امید با اختراع بی سابقه خود چشم درخته بود و با اضطراب سیلندر و چرخهای پیستین آن را از نظر میگذرانید

آزمایش با موفقیت انجام شد و دیزل بعد از سالها زحمت و مطالعه بمطلوب خود نائل گردید.

و چهار سال بعد عده زیادی از دانشمندان و متفکرین بزرگ امریکا برای مشاهده ماشینهای بزرگ و با قدرت دیزل بسوی آلمان حرکت کردند.

ماشین دیزل با نهایت قدرت و کمترین خدمت صرف تهیه شده است دیزل با این اختراع بزرگ توانست بنام نشان دهد که میتوان ماشینهای بزرگ و

موتورهای قوی را با کمک مواد ارزان قیمت بحرکت در آورد.

او توانست که با این اختراع خود نشان بدهد که با ذغال - روغن کرچک - روغن زیون و حتی گودرون هم میتوان ماشینهای بزرگ را بحرکت در آورد و از سختی و زحمت و بنزین جلو گیری نمود.

زن

از نظر ساموئیل اسمایلز

نویسنده مشهور و متفکر بزرگ انگلیسی

همانطور هم زن نمیتواند از عهده مشاغل مختص بمرد بر آید و به تجربه ثابت شده است که وقتی زنها از امور خانوادگی دست کشیده و داخل کار های دیگر گردیده اند مفاسد و مضرات آن برای جامعه فوق العاده بوده است. بهمین جهت یکی از بهترین اقدامات مصلحین و نوع پرستان در این اواخر این بوده است که سعی کرده اند زنها را از مشقت کار کردن با مرد ها در کارخانجات و غیره آسوده سازند. هنوز هم در پاره ای ایالات شمالی معمول است که مردها در خانه بااستراحت و تنبلی میپردازند و زنها و دختر ها در کارخانه ها مشغول کار میشوند و نتیجه این شده است که در تمام ایالات مزبور ترتیب و انتظام خانه از میان رفته و اوضاع خانوادگی مختل و مغشوش گردیده است. برای اصلاح حال نسوان و ترقی دادن آنها بهیچوجه لازم و ضروری نیست که اختیارات سیاسی بآنها داده شود، بعضی ها در این ایام متقدمند که اگر حق رای و آزادی مطلق بزنها داده شود فواید مهم و عمده از آن حاصل خواهد شد، در این جا لازم نیست ما وارد بحث در این موضوع شویم و بتذکر این نکته قناعت میکنیم که اگر زنها قوا و اختیارات سیاسی نمدارند در عوض صاحب نفوذ و اختیارات وسیع تری هستند که عبارتست از حکومت بر خانواده و پرورش و تربیت افرادی که بعد ها مهمات امور عالم را بدست میگیرند؛ «رادیكال بنشام» میگوید: زن با تمام قوا و اختیارات يك نفر سلطان مستبد بر همه دنیا حکومت میکند و مرد هرچه سعی نماید که خود را از زیر تسلط و نفوذ وی خارج کند هرگز موفق نخواهد شد، زن بقوه محبت و عشق بر عرصه عالم سلطنت و حکمفرمائی میکند؛ واقعاً حالا که زنها سازنده بنای اخلاقی و روحی تمام نوع بشرند قوا و اقتدارشان بیشتر است یا آنوقتی که در پارلمان رای بدهند و مثل مردها قانون وضع کنند؟ ...

از «اخلاق»

رومیهای قدیم بهترین خصلتی را که برای زنها خوب قائل بودند این بود که «در خانه بنشینند و برشتن نخ مشغول باشند» در همین عصر حاضر هم عقیده بر آن است که مملومات هر زنی در شیمی باید آتقدر باشد که بتواند «قوری را در حال جوش نگاهدارد» و در جغرافی باندازه ای که «اطاقهای مختلف خانه را بدانند در کدام طرف واقع شده اند» «پامپون» که بوجود زنها چندان خوش بین نبود و بزنها بانظر تحقیر می نگریست میگوید: «کتابخانه زنها جز انجیل و کتاب طباخسی کتاب دیگری لازم ندارد!»

این عقاید راجع باخلاق و تربیت زنها مسلماً باطل و بی معنی است و اول بر کم فکری و کوتاه نظری می باشد و از طرفی هم عقیده ای که این ایام در میان بعضی ها رسوخ یافته و میگویند تربیت زن باید بکلی بامرد مساوی باشد و در حقوق و اختیارات فردی و اجتماعی هیچکدام فرقی باهم نداشته باشند و هر دو در زدو خورد زندگانی و تنازع بقاء مثل هم رفتار کنند این عقیده هم بسیار غیر طبیعی و خارج از حد اعتدال است.

زن اگر صاحب فکر تربیت شده باشد بوسیله آن بهتر میتواند خود را از گمراه شدن و فریب خوردن محفوظ بدارد تا بوسیله جهالت و سادگی بنا بر این تربیت زنها ا باید یکی از مهمترین قضایای ملی دانست زیرا طرز ساختمان اخلاقی مردها و قوای فکری و روحی آنها هر دو مولود تربیت فکری و طرز ساختمان اخلاقی زنها میباشد.

با آنکه بدون شك ارتقاء و تکامل اخلاق منوط به تعلیم و تربیت زنها است ممالک نمیتوان تصور نمود که از مداخله آنها در سیاست و مشاغل اجتماعی و رقابت آنها در این زمینه نتایج مفیده حاصل شود زیرا همانطور که مرد نمیتواند کارهای مخصوص بزنها انجام دهد

اداری اصیل!

بقیه از صفحه ۶

که آن کاخ آسمانی بویرانه ای تاریک مبدل شد هر روز می دید که ناچار باید از دکاندار کوی نسیه بگیرد و دکاندار در عین حال که از او دزدی میکند تحقیرش نماید، میدید که اگر در خرید جنس دقت کند یا بخواهد کالای خوب انتخاب نماید دکاندار با جسارت تمام او را مانع میشود و ایاققت حق چنین عملی را برای او قابل نیست، بقال گذر هر روز بارفتار خشن و گفتار وحشیانه او را مجروح و شکسته خاطر مینمود در خانه خود مورد سرزنش همسر و تجاسر کودکان بود، مادرش قلباً متأثر بود که چرا چنین فرزند نانوان و نالایقی دارد بر بخت بد خود نفرین میفرسناد و گاهی آرزو میکرد که کاش نازاد بود و چنین ابلهی را بدامان نمی پرورد، زن جوانش از زندگی این و آن قصه ها میگفت و اسفها میخورد که چرا بگوهر جوانی و دوشیزگی را بدست چنین کور دل بی قابلیتی که در خور خرد مهره و خرف هم نیست داده لداشب بر سفره بی رنگ بوی و در خانه سرد و خشک مینشست و مثل کسیکه مشت محکمی در شقیقه اش وارد و مدت ها گیج و حیران نتواند تعادل وجود خود را احساس کند یا نگاهدارد گیج و مهیبت در کنجی می نشست و چشمش بدون اینکه بنقطه معینی بنگرند بنه آه مبهم و تیره ای نگران میشد و فکرش از کار میافتاد آنوقت بود که زنی با نترت و بچه ها با خنده میگفتند (از چشمش معلوم است که ابله و دیوانه است) و همه بخیال خود در پی استراحت خویش میرفتند دقایق بر او دردناک و ناگوار میگذشت در مقابل خود همکاران و اداریان را میدید و در دزدی و اخاذی بی باکند و در دروغ و تملق چالاک از مال بیچارگان مال ها اندوخته و سازمانها پرداخته اند در کاخهای مجلل و روشن بر بساط حریر و پرنیان و در میان شور و نشاط عمر میسپزند و با جامه های آبرومند و وسائل زندگی راحت زندگی میکنند بقال کوچه و کاسب گذر در مقابل آنان تعظیم کنان خود را ناچرز و بی مقدار می شمارند اگر مورد عتاب

و خطاب آنها واقع شوند بعنوان مباحات برای دیگران نقل میکنند و میکوشند که با تهیه کالای خوب مورد تحسینشان قرار گیرند کم کم میدید که در شگه چی، شوفاژ، شاگرد شوفاژ، مهانخانه چی، بلیط فروش و هر شخص دیگری کسه با او تماس میگردد مثل اینکه با موجود خوره ای پر خورد کرده او را حقیر می شمارد و از او فرار میکند اینهمه تحقیر در مقابل زن جوانس غیر قابل تحمل بود در فتره نیشهای زنده تر و دردهای پیدرمان تری جامعه برای او هدیه می آورد، مر شنید که بخواهر و رادر کوچکش بجرم بی بولی و بدبازی و نداشتن نوکر، کودکان دبستان حنی آموزگار و مدیر توهین میکنند گاهی سر روی برادر خود را خون آلود و چشم خواهر لاغر و رنگ پریده اش را گریبان میدید. میگفتند که بخاطر چهره های غنی در دبستان آنها را زده اند مادر پیر و مریض خود را بهزاران زحمت بخانه پزشک میبرد گماشته پزشک ساعت های دراز اندو را معطل میکرد و دیگرانرا که از حیث نرسو صورت بر آنها برتری داشتند راهی مینمود، زنان خوش لباس و مردان آراسته در همه جا بر او و خاندانش پیشی میکردند کم کم بچشم خود دید مادرش از سستی زندگی و بیدوایی از رنج زندگی بیاسود و خواهر و برادرش رادر يك روز سرد زمستان بالباس ژنده بجرم بدی اخلاق از مدرسه راندند و زن جوانش او را بآن زندگی تیره سپرد و بخانه پدر رفت او همه اینهار امیدید و هر روز عقیده و نظرش بر مردم اجتماع تغییر میکرد هنگامیکه دقایق عمر را باین دشواری میگذراند و سنگلاخ زندگی پای او را مجروح و خون آلود میکرد میدید که چنگهای پر پول بسوی او دراز میشود و يك عمل خلاف بامشتی پول، و يك انصاف کشی را با يك تل زر میخزند، تعظیم و تملق بازر و سیم نثارش مینمایند تا يك خواهش آنها را بر آورد اما در مقابل این طوفان های شکننده سرخم نمیکرد و درخت قوی ریشه اخلاقش در برابر تندباد فقر و سیل زرار جای نمی جنبید. يك مرتبه دیوار شکاف افتاده و خانه ویران اخلاقش در هم فرو ریخت و به تلی خاک سرد تبدیل شد. بقیه در شماره آینده

آقای طوفان ...

بقیه از صفحه ۱۰

ورنیاد درباره او میگوید :

(هیكل درشت و قد بلند ، سر بزرگ و تبسم های پر معنی و موهای مشکی و پیچیده میرابو تاحدی از زشتی صورت او میبکاهند .

میرابو کسی است که گویا برای نطق و خطابه خلق شده است زیرا اشعه ای که از چشمان او بیرون میآید حرکاتی که در موقع سخن گفتن انجام داده و ژست های مخصوصی که بخود میگیرد صدای درشت و رسائیکه دارد همه کس را در برابر او ساکت و حیران میسازد ..)

این اصل امروز مسلم شده است که نطق و خطابه هم مشخصاتی دارد و اصولی باید در آن رعایت شود تا مورد توجه شنونده یا شنوندگان قرار گیرد ، میرابو استا- این کار بودادای کلمات ، بلند و کوتاه کردن صدا ، ژست های بجای او در موقعیتش شرکت مؤثری داشتند .

تمام نطق های میرابو از کلمات و جملات پر طمطراق و سنگینی انباشته شده و بخصوص خطابه های او بقدری بمورد و گیرنده است که بی اختیار هر شنونده ای را بخود جلب مینماید .

میرابو معمولا موقعیکه در پارلمان حاضر میشد یادداشت یا نوشته ای با خود داشت و گاهی بدون هیچ تأمل و تفکر در پشت تریبون قرار گرفته و بیش از دو یا سه ساعت صحبت میکرد و ای گاهی هم که نطق های خود را قبلا تهیه میکرد نطق خود را بدو منشی جوان که در اختیار داشت دیکته میکرد و از کلیه آنها یادداشت های مدادی برمیداشت که در مجلس از آن یادداشت ها استفاده میمود .

میرابو مبارزات شدیدی بر علیه طبقات اعیان و روحانیون و پادشاه وقت فرانسه کرد و در میان مردم محبوبیت عجیبی بدست آورد .

تنها چیزیکه تا حدی میرابو را کوچک تر از آن چه هست کرد اینست که بعضی گفته اند در آخر عمر چون خیلی مقروض شده بود از طرف دربار فرانسه تقویت میشد و حتی تا آخر عمر هم بکمک

ترانه بهار

بقیه از صفحه ۱۵

پایمالی یکدیگر را در آغوش گرفته و در گوش هم تبریک میگویند .

صورتش آئینه شانزده بهار است یعنی شانزده بهار طراوت و صفا و شادابی خود را بروی این نازنین بخشیده و رفته اند . میخرامد و ترانه ای زمزمه میکند گوئی هرچه خوبی و زیبایی بچشم میبیند بدل ترجمه میکند و این ترانه دلکش را که گوئی از آسمانها بگوش میرسد میسازد و بفرشتگان میآموزد و گرنه اینهمه لطف و دلکشی برای گوش و دل خاکیان زیاد است گلی میچیند و برفرق غنچه ای میزند « ای غنچه

بلهوس خیال کن فردا شکفتی و بدست چون منی چیده شدی !... » اندام غنچه از این سرزنش میلرزد و بروی دخترک سر تکان میدهد . دخترک از این بازی دل آزار پشیمان شده شرمنده سر بزیبر میافکند . « ای وای راست میگوئی مرا هم خواهند چید !... »

☆☆☆

نگارا اگر اگر عشق و خیال بخوبی و نازکی تو نبود کجامن عاشق و خیالپرست میشدم؟ « پایان »

مالی رویالیست ها و دربار فرانسه زندگی میکرد . میرابو بالاخره پس از عمری مبارزه در راه

تقریب مجلس و اصول و عقاید خود در ۲ آوریل ۱۷۹۱ زندگی را بدرود گفت و موقعیکه جنازه او را مردم حق شناس فرانسه بروی دست حمل میکردند در بین خود میگفتند که (قدرت ملی فرانسه از دست رفت) . میرابو رفت ولی پیاس زحماتی که او در راه حفظ منافع مردم کشیده بود نام او برای همیشه در تاریخ فرانسه با افتخار تمام ثبت گردید .

مردم فرانسه خدمات میرابو را فراموش نمی کنند و هنوز جملات بزرگ و متین او را در کتابها و مجلات خود تکرار میکنند .

میرابو رفت ولی هنوز روح او بر فراز مجلس فرانسه پرواز کرده با صدای بلند میگوید :

(برو بار باب خود بگو که ما بار اده ملت باینجا آمده ایم و جز بازور سر نیزه از اینجا بیرون نخواهیم رفت ...)

زن و شوهری خود را

بقیه از صفحه ۵

دارد. خانم در مطبخ مشغول بخت و پز شد. و چون غذا آوردند خودش مقداری استخوان بدون گوشت برداشت و اینطور وانمود میکرد که باندازه کافی غذا برداشه و کلیه خوراک را در میان من و مهمان و شوهر تقسیم کرد. شوهر بدون توجه باین قسمت هم خود را خورد و حال آنکه من شاهد بودم که زن فقط نان خالی میخورد تا مهمانهایش سیر گردند.

صبحگاهان من تصمیم گرفتم که از منزل آنها بروم و از شوهرش تقاضا کردم مبلغی پول از اداره که طلبکار بودم برایم بگیرد ولیکن زن رفیقم با اصرار عجیبی مانع خروج من شد و گفت تا برای شما پولتان را بگیرد نباید از این خانه بروید و باندازه ابرام و اصرار کرد که من ناگزیر بامثال امر شدم. ظهر شودر بخانه آمد و کماکان با قیافه عبوس و چهره درهم او رفیقی که همراه من بود از من گله کرد که چرا باید در يك چنین منزلی که چنین صاحبخانه دارد بیایم ولی منکه بیرویه شوهر آشنا بودم و میدانستم این چهره گرفته و درهم تازگی ندارد باو جریان را یاد آور شدم و او را از گله بازداشتیم. سه روز در منزل آنها ماندیم و مبلغ ششصد تومان طلبی که داشتم برایم گرفت و دو بیست تومانش را چون دعوی فقر و بی پولی کرد باو دادم و حال آنکه من میخراستم در هزار تومان طلب خود را در این هنگام احتیاج از او وصول کنم. چون پول برای انجام حمل نمیرسید و منم بملت اختلافات خانوادگی نمیتوانستم خود بروم و از شخص دیگری که طلبکار بودم پولی بدست آوردم باز از او تقاضا کردم که در این راه کمک نماید و خود از منزل آنان خارج شدم. هنگامیکه میخواستم بروم چشمهای زن بر از اشک شد و گفت تا مدتیکه شما در اینخانه هستید صدای حرف و خنده و نشاط شنیده میشود و بجزرد اینکه بروید این خانه مانند قبرستان میگردد.

من و دو ستم خیلی بزنی نصیحت کردیم که اصولاً زندگانی پر از رنج و غم است در هر گوشه ایران و با هر مرد ایرانی بخواهید زندگانی کنید همینگونه بدبختیها هست. معذالک چون بیرون آمدم گفت منم مثل شما در اینخانه مهمان هستم! شوهر نیز اظهار نارضایتی کرده و میگفت بهمین زودی خیال دارد که زنش را طلاق بدهد! باو هم نصیحت کردم و گفتم تو هنوز نیندانی چه نعمتی نصیب تو شده است برو عقل خود را عوض کن و تا میتوانی از زنت حفاظت نما. گفت من سه چهار ماه پیش که باز او را آوردم بملت

يك زن بقیه شو شو

لیونل برانس که مدتیست مسافرت خود را از پاریس بسالگون باد و پرخره شروع کرده است از بغداد گزارشی فرستاده است که از هر حیث قابل توجه میباشد. برانس چنین مینویسد:

(من اکنون در محلی هستم که تمام چیزهای آن خارق العاده و عجیب است. اینجا زن و مرد لباسهایی در بردارند که از روی دماغ تا کف پای آنها را پوشانیده است در يك صحرا بزرگ نزدیک بود دو نفر ازین بدویها که هنوز بوی تمدن بمشامشان نرسیده است مرا بقتل برسانند و من بزحمت توانسته از دست جان آنها بدر برم. اینجا در شهرهای کوچک بعضی چیزها پیدا میشود اینجا هر لیتر شراب ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ فرانک قیمت دارد و قیمت هر لیتر شامپانی از ۶۰۰۰ فرانک تجاوز می کند.

وقتی که يك شیشه آبجو بقیه ۳۵۰ فرانک خرید و فروش میشود. ولی این مردم بواسطه تصب مذهبی کمتر مشروب میخورند و در عوض تمام گرانهای يك زن يك دختر زیبا را میتوان باد و شتر و چند گوسفند خریداری نمود. ولی افسوس که باید با آن زنها ازدواج شرعی نمود و این چیزی است که بمزاق من چندان خوش نیامد)

تعریفهایی بود که شما از او کردید ولیکن شما هم اشتباه میکنید. قرار شد یک هفته دیگر بمنزل آنها بیایم. زن در حالیکه اشکش را پاک میکرد گفت آقای دکتر شما را بقران قسم ما را تنها ننگذارید اینکه میخواهید جای دیگر زندگی کنید بیایید در همین منزل باشید تا خانه تان تعمیرش تمام بشود.

خوب در چهره زن دقیق شدم دیدم يك نوع غبار و محضت و يك سایه مرموزی بر آن افتاده است که در عین آنکه دل شونده و بیننده بحال او میسوزد خواه ناخواه در علل آن بفکر فرو میرود. و تعجب میکند در برابر گفتارش باندازه خاضع و خاشع است که کمتر مریدی در برابر مراد و مرشد خود بآن اندازه حسن قبول و تواضع بخرج میدهد. گاهی نیز یکنوع گیجی و حالت بهتی در او دیده میشود که ناگهان با سخنی که من میگویم تکانی خورده و بخود میآید مثل اینکه در يك بیابان وسیع اندیشه مشغول است و گاهی رنگ نا بهنگام و با صدائی او را بخود میآورد. دیدن تریاک و صحبت افتخار مرا نسبت باو مشکوک نموده و با خود گفتم مبادا این زن حماقت کند و بخود کشتی مبادرت ورزد از اینره او را امیدوار ساختم که شوهرش تغییر حالت داده و اوضاع خوب خواهد شد و از او خدا حافظی کرده و جدا شدم. تا تمام

درد دل مردم

فاله از دست خواندن زاهدی

آقای مدیر محترم مجله کاروان

دو کلمه هم راجع براديو تهران عرض کنم . کارکنان راديو تهران بنظر فدوی مردم درست کار و پرارزگی هستند. مدیران آن دستگاه هم سعی بسیار دارند که برنامه های جالبی بشنوندگان عرضه کنند در این کار تا حدی هم موفق شده اند اما آقای مدیر محترم ! بنظر بنده هنوز نتوانسته اند پارازیت های راديو را کنار بزنند و ما مردم ستم دیده و ستم کشیده را از دست خوانندگان و نوازندگان ناشی نجات دهند

مثل اینست که يك نوع (رودرواسلی) بخوانندگان دارند یا اینکه خدای نکرده ذوقشان را از کف داده اند .

برای مثال عرض کنم روز های جمعه آقای خالدی برنامه ای دارند انصافاً خود ایشان خوب مینوازند فدوی که خیلی کیف میکنم خانم دلکش هم که قیامت می کند تمام موهای بدن بنده را از شدت تهیج راست می کند، تصنیف را بهتر از ایشان کسی نمی خواند اما نمیدانم آقای زاهدی « زرك » چکاره اندایشان خواننده اند؟ تصنیف سازند؟ یا تصنیف خوان صدای آن مرد محترم از صدای بنده (تودماغی تر) و (نخرشیده تر) است بهمه چیز از قبیل صدای شکستن ظرف و بوق اتومبیل و کوبیدن میخ شبیه تر است تا بصدای يك آدم خواننده ممکن است ایشان ضرب گیر خوبی بوده و در اینکار واقعاً هنرمند باشند ولی خواننده نیستند . حالا کاش وقتی تنها بودند میخواندند غالب اوقات خانم دلکش هم در برنامه هستند و ایشان ولاکن نبوده باز هم میخوانند حالا آدم میگوید در بیابان کفش کهنه نعمت خداست ولی وقتی خانم دلکش وجود دارد که کسی با آقای زاهدی نمی پردازد !

استدعا دارم این چند کلمه را بسابقه دوستی در آن

قابل توجه اهالی محترم شهسوار

آقایانیکه بابت مطبوعات باین نگاه بدهکارند خواهشمند است تا آخر ماه جاری حساب خود را تصفیه و در غیر اینصورت بعنوان کلاهبرداری در جرایم معرفی خواهند شد .

بنگاه مطبوعاتی رئوفی

مژده با اهالی محترم شهسوار

بنگاه مطبوعاتی رئوفی نماینده مطبوعات مرکزی سفارشات مطبوعات شمارا سریعاً انجام و پاکتهای بخت آزمائی زندگي و بلیطهای یکدهمی را در دسترس شما گذاشته است .

بنگاه مطبوعاتی رئوفی

انتخابات لاله

بقیه از صفحه ۱۱

الحق ملت اگر میتواند و کیل هایش را اینطور از آب در بیاورد قریباً مملکت ما سويس خواهد شد

خلاصه چون حرفهای آقای علی کوری برای گول زدن مردم بوده و حقیقت نداشت بقو حضرت ملا (لطف حق باتو مداراها کند چونکه از حد بگذرد رسوا کند) با همین تفصیلی که شنیدید اوراق و اسناد معاملات رأئی از بغلش ریخت و گیر مأمورین انتخابات افتاد .

از ناهید شماره ۶۷

روز نامه جا دهید تا مردم بدانند که بنده از دست آقای زاهدی و صدای (نکره) ایشان چه میکشم! شاید اولیای راديو قبل از اینکه بنده استشهاد از هزاران نفر بیاورم که زاهدی خواننده نیست ایشان را از خواندن باز داشته و در ضرب گرفتن آزاد گذارند .

ارادتمند (شیرازیان)

خوشبین نیستند اینها عقیده دارند که دولت شوروی با سیاست خشن و بیرحمی که تا بحال تعقیب کرده حاضر نخواهد شد که برای استوار ساختن مبانی صلح اقدای بعمل آورد.

روزنامه لوماند چاپ فرانسه چنین مینویسد (این دولت شوروی جرئک مانور سیاسی بیش نیست سیاست شوروی در برابر اتحاد دول غربی تا حدی راه مسالمت پیش گرفته و کسانی که با صدق و روحیات و شگنی آشنائی دارند میدانند که او هرگز نمیتواند با آن روحیه و اخلاق خشو و بیرحمی که دارد برگذار باشد).

نتیجه کنفرانس صحت هر کدام از این دو مدعا ثابت خواهد کرد.

وقفه در اجرای برنامه هفت ساله

چون بالاخره مذاکرات دولت با نماینده تام الاختیار شرکت نفت به نتیجه نرسیده و مذاکرات قطع شد باینجهت در اجرای برنامه هفت ساله هم وقفه ای حاصل شد و در این هفته از فعالیت آن بطور وضوح کاسته شده است.

زیرا بطوریکه شایع است بانک بین المللی حاضر بدادن قرضه بدولت ایران نیست بیشتر امیدواری برنامه به دریافت ۵۰ میلیون لیره از شرکت نفت بوده که آنهم معلوم نیست چه خواهد شد بهر صورت فعلا اجرای برنامه دچار وقفه شده مگر اینکه دولت راه دیگری را در نظر بگیرد.

مژده بخریداران مجله کاروان

دفتر کاروان در نظر دارد از شماره های آتیّه از نوع بلیط های یکدهمی منتشر خود جایزه برای خریداران در نظر گرفته در انتظار آن باشید .
دفتر کاروان

بامجله کاروان مکاتبه کنید و انتقادات خود را بنویسید

((چاپخانه زندگی))

امپریه جنب کوچه دلبخواه تلفن ۵۵۵۴

شایان توجه

بنگاه بخت آزمائی زندگی که بتهرمان خوشدستی معروف است بلیط های یکدهمی کاروان را منتشر کرد و خریداران میتوانند با خرید یک بلیط بیهای دوریال صاحب سرمایه مکفی شوند .
از خرید این نوع بلیطها غفلت نرمائید سری هفدهم در دسترس عموم قرار داده شده در تهران از دفتر روزنامه کاروان و بنگاه بخت آزمائی زندگی و در شهر ستانرا از نمایندگان رسمی بنگاه خریداری فرمائید .

نشانی تهران انتهای خیابان امیریه پانین پست نمین تلفن ۵۵۵۴ تلگرافی زندکیها

عکس پشت جلد : یکی از هنرپیشگان بالت
جانبازیان را در حال رقص نشان میدهد .

۳- آقای محمود خسروی نژاد از بابل دارنده
شناسنامه شماره ۷۹۰۰۹ صادره از بابل شغل خیاط دارنده
بلیط شماره ۲۰۳۹۶۷ سری چهاردهم برنده بیست
هزار ریال که جایزه خود را بموجب چک شماره
۴۴۷۲۷ ملی مرکز دریافت داشت .

۴ - آقای محمدجواد شفیعی از شیراز دارنده
شناسنامه شماره ۱۵۱۴ صادره از شیراز شغل کتابفروش
ساکن شیراز خیابان زند بنگاه شفیعی دارنده بلیط
شماره ۱۱۳۲۶۷ سری چهاردهم برنده بیست هزار
ریال که جایزه خود را بموجب چک شماره ۴۴۸۲۷
ملی مرکز دریافت داشت .

۵ - آقای کاظم جیبی از تهران دارنده
شناسنامه شماره ۲۷ صادره از دماوند شغل کارمند
صرافی لاله دارنده



بلیط شماره
۲۹۱۷۰۵ سری
سیزدهم برنده دویست
هزار ریال که
جایزه خود را به
موجب چک شماره
۴۴۱۲۱ ملی مرکز
دریافت داشته است.

۱ - خانم پوران دخت منفرد شناسنامه شماره
۶۴۵۶۳ صادره از شیراز دارنده بلیط شماره ۱۵۸۱۶۲۰



سری چهاردهم
که برنده دویست
و پنجاه هزار ریال
شناخته شده و
جایزه خود را
بموجب چک شماره
۴۴۷۱۲ بانک
ملی مرکز دریافت
داشته است .

۲ - آقای نصرالله بیک محمدلو شناسنامه شماره
۴۷۱۰ صادره از زنجان دارنده بلیط شماره
۲۶۰۲۸۱ سری



چهاردهم که برنده
دویست و پنجاه
هزار ریال شناخته
شده جایزه خود
بموجب چک شماره
۴۴۷۰۶ بانک ملی
مرکز دریافت
داشته است .

بنگاه بخت آزمائی زندگی

صاحب امتیاز رسمی یا کتھای بخت آزمائی زندگی و قهرمان خوشدستی در فروش
بلیط های بخت آزمائی ملی میباشد .

بنگاه زندگی در راه اجرای نیان خیرخواهانه سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی
که بیکانه مؤسسه ملی اجتماعی در ایران است از بدو انتشار بلیطهای بخت آزمائی با همکاری
نمایندگان فعال خود در کلیه شهرستانهای ایران کوشش فوق العاده بعمل آورده و خدمتگزاری
خود را بشیون رسانده است .

بنگاه بخت آزمائی زندگی : خیابان امیریه جنب کوچه کمیلی تلنن ۵۵۵۴

نشانی تلگرافی : « زندگیها »